

# "نگرشی نوین به بحران رِدّه و مواضع سیاسی دستگاه خلافت"

اصغر قائدان

عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین (ع)

چکیده:

نوشتاری که پیش رودارید تجزیه و تحلیلی نو پیرامون بحران ارتداد پس از رحلت پیامبر(ص) و مواضع سیاسی دستگاه خلافت در مقابل آن است. در این مقاله، اهل رده به سه دسته تقسیم شده اند: ۱- مدعیان نبوت؛ کسانی که هنگام حیات رسول خدا(ص) و بویژه پس از رحلت ایشان در نقاطی از شبه جزیره ادعای پیامبری کردند. ۲- مانعین زکات؛ کسانی که نسبت به انتخاب خلیفه در سقیفه معترض بوده، چون اعتباری برای جانشین انتخابی قائل نبودند از پرداخت زکات خودداری کردند. این عده از جانشینی بنی هاشم و علی (ع) حمایت می نمودند که قبایل کنده - حضرموت - بنی یربوع از آن دسته هستند. ۳- قبایل مرتد؛ دسته ای از قبایل، پس از رحلت پیامبر(ص) بکلی از دین برگشتند و از دادن زکات که آن را نوعی باج می دانستند خودداری نمودند. در برخورد با این سه دسته، دستگاه خلافت موضعی یکسان انتخاب نمود و به سرکوبی آنان پرداخت. در پایان این مقاله ضمن بررسی مواضع سیاسی امام علی

(ع) و پیروانش در برابرین بحران، تلاش خلیفه برای وارد ساختن بنی هاشم و آن حضرت در حل مسأله ارتداد تشریح گردیده است.

مقدمه :

برخی از محققان تاریخ اسلام در مورد مرتدان و اهل رده پس از رحلت رسول اکرم (ص) غالباً تحت تأثیر منابع موجود بویژه منابع به جامانده از مکتب تاریخ نگاری بنی امیه و بنی عباس متأسفانه یکسره راه خطا پیموده و بر هر آنچه این دو مکتب تاریخ نگاری در مورد مرتدان ساخته و پرداخته، مهر تأیید زده اند لذا مرتدان پس از پیامبر (ص) راستنها از دین برگشتگانی معرفی کرده اند که خلافت وقت بر اساس حکم الهی، با آنان به نبرد پرداخته و این مشکلی که می رفت تا شبه جزیره را به ورطه ارتداد و نابودی اسلام بکشاند، با شمشیر خون آلود خالد بن ولید، ملقب به سیف الله با تمام توان سرکوب نمود.

### ارتداد و اهل رده از نظر مورخان

ارتداد در لفظ به معنی بازگشت و رجوع از دین است<sup>(۱)</sup> و در این خصوص آیاتی از قرآن کریم در معنی و مصداق ارتداد وجود دارد<sup>(۲)</sup> که با مراجعه به آنها معنای اصطلاحی و مصداقی آن روشن خواهد شد. با بررسی نظریات تاریخی مورخان از خلال منابع اولیه<sup>(۳)</sup> می توان اهل رده را در دوران پس از رحلت رسول خدا (ص) به سه دسته تقسیم نمود:

#### ۱- مننبی های امدعیان نبوت

این عده بر آن بودند تا از موقعیت پیامبری بهره گیرند و با توجه به این کار، موضوع شعر و الهام جاهلی را، که از موقعیت ویژه ای برخوردار بود، در قالب پیامبری به نمایش گذاشتند. آنان به محض آگاهی از خبر رحلت پیامبر (ص) ادعای نبوت کردند هر چند که بعضی چون اسود عنسی در حیات آن حضرت نیز چنین ادعایی کرده بودند ولی در مجموع، اوضاع برای آنان بسیار مساعد بود؛ کسانی چون مسیلمه کذاب، طلحه بن خویلد، سجاح بنت سلمی و ... که قبایلی چون اسد، بنی سلیم و غطفان را به گرد خود فراهم ساخته و ادعای نبوت کرده بودند.

## ۲- مانعین زکات و مالیات

این عده کسانی بودند که رهبری دستگاه خلافت را پس از پیامبر (ص) در امتداد خط رهبری آن حضرت نمی‌شناختند و عمدتاً نیز به عدم واگذاری آن به اهل بیت رسول خدا (ص) معترض بوده، حجت و مجوز شرعی در پرداخت زکات به خلیفه انتخابی در سقیفه بنی ساعده نمی‌یافتند؛ از این دسته می‌توان به قبایل یمن، از جمله کنده، حضرموت و بنی یربوع و رئیس آنان مالک بن نویره و چند تن از بزرگان ایشان از جمله قیس بن عاصم، حارثه سراقه و ... اشاره کرد.<sup>(۴)</sup> هنگامی که زیاد بن لیبد مأمور خلیفه وقت برای جمع‌آوری زکات نزد قبایل کنده و حضرموت رفت از پرداخت آن به نماینده خلیفه خودداری کردند و با خواندن آیاتی اظهار داشتند که پس از پیامبر (ص) ما وظیفه‌ای در مقابل ابوبکر نمی‌شناسیم و اگر کسی از اهل بیت رسول خدا (ص) به جانشینی او انتخاب می‌شد، ما می‌پذیرفتیم. یکی از آنان گفت تا پیامبر (ص) در میان ما بود فرمانبردار بودیم، شگفتنا! ابوبکر را با فرمانروایی چکار؟! آیا پس از مرگش فرزند خویش، بکر را جانشین خواهد کرد؛ به حقیقت حق سوگند، که این پیشامد کمرشکن است.<sup>(۵)</sup> این گروه می‌گفتند به خدا ایمان آوردیم و شهادت می‌دهیم پیامبر (ص)، رسول خداست و نماز می‌گزاریم ولی اموالمان را نمی‌دهیم.<sup>(۶)</sup> کافی است در صحت این سخنان به گفته عمر بن خطاب با ابوبکر استناد جوئیم که به ابوبکر می‌گفت: ای خلیفه رسول خدا، آنان قومی مؤمنند که بر اموالشان تنگ گرفته، بخل می‌ورزند و می‌گویند ما از اسلام برنگشته‌ایم و تنها اموالمان را نمی‌دهیم.<sup>(۷)</sup> اشعث بن قیس نیز که در رأس قبیله کنده قرار داشت از جمله این افراد بود. وی نسبت به خلافت ابوبکر و دادن زکات اعتراض کرده، اظهار می‌داشت: چه شده است که عرب با وجود سید بطحا (علی «ع») تن به خلافت فردی از قبیله کم‌اهمیت و ناچیزی چون تیم بن مره داده است؟ به خدا سوگند کسی در میان قریش بیشتر از او (علی «ع») سزاوار خلافت نیست.<sup>(۸)</sup>

شایان گفتن است که وقتی اشعث از دادن زکات خودداری کرد و به اصطلاح، مرتد شد به اسارت نیروهای خلیفه درآمد. ابوبکر از او دلجویی کرد و حتی دختر خویش ام فروه را به ازدواج وی درآورد و برای همیشه قبیله کنده و زمامدارانشان را مطیع ساخت، بدین وسیله

اشعث از بنی هاشم جدا شد و بارها ضرباتی از جانب این خاندان به علی (ع) و امام حسن (ع) وارد گردید. اشعث در توطئه شوم قتل علی (ع) دخالت داشت و دختر او جعده، همسر امام حسن (ع) آن حضرت را مظلومانه به شهادت رسانید و گویند برادرش محمد بن اشعث نیز در تحریک او نقش داشته است. یعقوبی نیز گروه اول و دوم را بطور مجزا ذکر کرده است؛ بدین صورت که ابتدا لشکر اسلام، مرتدان را سرکوب نمود، سپس ابوبکر سپاهی فرستاد تا مانعین پرداخت زکات را سرکوب کند.<sup>(۹)</sup> برخوردار خلیفه با این دو گروه یکسان بود. تنها هدف او سرکوبی و وادار کردن به پرداخت زکات بود یعنی همان شیوه‌ای که بطور مشترک و یکسان در مورد دو گروه اتخاذ نمود. او می‌گفت حتی اگر بندشتری از زکات را ندهند با آنها می‌جنگم<sup>(۱۰)</sup>. به نظر می‌رسد حکومت نوپای او که نیاز شدید به ثبات و آرامش و توان اقتصادی داشت، برای تأمین این ثبات با هر ندای مخالفتی و در قالب هر انگیزه‌ای، مصمم به برخورد و سرکوبی بود. خلیفه خود می‌گفت به خدا قسم فرقی بین نماز نخواندن و زکات ندادن قائل نیستم.<sup>(۱۱)</sup> شاید انگیزه او در چنین برخورد مشترکی جنبه تبلیغاتی مسأله بود چرا که بسیج مردم علیه کسانی که به شهادتین اقرار داشته، نماز می‌خواندند، لیکن تنها زکات نمی‌دادند، امری بسیار مشکل و غیر قابل پذیرش بود و می‌بینیم که لشکریان او به فرماندهی خالد بن ولید که روح وی با پذیرش اسلام هنوز عمیقاً متحول نگردیده بود، ابتدا در صدد بودند تا مخالفان و مانعین زکات را در میان مسلمین، کفار و نامسلمانانی از دین برگشته معرفی نمایند تا اذهان عامه را در سرکوبی آنها توجیه کنند. بدین منظور می‌بینیم که به رغم اینکه قبیله بنی یربوع در برخورد با سپاه خالد بن ولید به فرماندهی ضرار بن الازور ابتدا با یکدیگر اذان گفته، نماز خواندند،<sup>(۱۲)</sup> همگی پس از اسارت با اشاره و فرمان خالد بن ولید، که سعی در مخفی نمودن و کتمان اسلام آنان داشت، به قتل رسیدند و چنانکه منابع ثبت کرده‌اند، انگیزه اصلی قتل آنها نیز هوسرانی خالد برای دستیابی به همسر مالک بن نویره بوده است. همسر مالک که در زیبایی سرآمد زنان عصر بود، همراه همسرش به نزد خالد آمد و خالد دلباخته او شد. آنگاه به مالک بن نویره گفت به خدا قسم به آنچه در دست داری نمی‌رسم تا تو را بکشم.<sup>(۱۳)</sup> مالک نیز در آن هنگام به همسرش گفت تو مرا کشتی یعنی زیبایی تو مرا به

کشتن داد<sup>(۱۴)</sup> سپس خالد نگاهی به مالک کرد که سریعاً گردن او را زدند و آنگاه خالد همسر او را تصاحب کرد.<sup>(۱۵)</sup> به نظر می‌رسد دستگاه خلافت هم، بادقت تمام یک نظامی بیرحم نا آشنا به مکتب را، که هنوز ارزشهای جاهلی و کینه‌های قومی و قبیله‌ای و نژادی اعماق درونش را احاطه کرده و برآن است تا با بهره‌گیری از قدرت اسلام، عقده‌های سرکوب شده جاهلی خود را باز کند، بدان دیار گسیل می‌کند و به نظر می‌رسد علاوه بر زهرچشم گرفتن از مخالفان با این اقدام می‌توانست دو نشان بزند:

۱- دشمن خطرناک را از پیش پای بردارد.

۲- گناه این قتل عام‌ها را به گردن کسی بیندازد که در مقام دینی و مکتبی شأن و منزلتی ندارد ولی همیشه عامل اجرای امور نظامی خلافت خواهد ماند زیرا که جز این مسیر که برای او برگزیده‌اند، راه دیگری ندارد. ابوقتاده انصاری<sup>(۱۶)</sup> و عبدالله بن عمر که جزو سپاهیان خالد بودند اسلام مالک بن نویره را مورد تأیید قرار دادند، مالک هر قدر اصرار کرد که مسلمان است و ارتداد خویش را تکذیب کرد ولی خالد نه شهادت شهود را پذیرفت و نه شهادت مالک را و دستور قتل او را صادر نمود، آنگاه به همسر او دست یافت<sup>(۱۷)</sup>. ابوقتاده انصاری نزد ابوبکر آمد و گزارش داد و سوگند خورد که زیر پرچم خالد به جهاد نرود، چه او مالک را که مسلمان بود کشته است<sup>(۱۸)</sup> عمر بن خطاب نیز شدیداً به خلیفه معترض شد و خواهان مجازات خالد شد که البته با توجه به اهداف دستگاه خلافت که قبلاً شرح آن رفت و اینکه عمر همواره مؤید و تقویت‌کننده خلیفه بوده است، در خواست مجازات خالد از سوی وی به نظر نمی‌رسد چیزی جز یک جنگ‌زرگری و آن هم به منظور گمراه ساختن مردم و رهانیدن خالد از مجازات باشد که سرانجام چنین شد و به رغم تلاشهای عمر، خلیفه، خالد را مستحق مجازات ندانسته، گفت: شمشیری را که خدا برافراشته است در نیام نمی‌کند. سرانجام نیز خلیفه خوبیهای مالک بن نویره را پرداخت و خالد سیف... را از مجازات قتل عمدمالک رهانید<sup>(۱۹)</sup> به علت عدم برخورد خلیفه با این جنایت، بعدها باز این قبیل اقدامات از سوی خالد تکرار شد، چنانکه وی در سرکوبی مرتدان یمامه، دختر مجاعة بن ضرار را به هنگام جنگ و درگیری مسلمین به ازدواج خود درآورد و در کنار جنازه‌های نیروهای سپاه اسلام، مراسم

جشن و پایکوبی برگزار کرد. مسلمین از این عمل او به خشم آمده، به ابوبکر نامه نوشته، بروی متعرض شدند. خلیفه نیز در خصوص حریص بودن خالد در ازدواج، با عمر مشورت کرد و سرانجام تنهائی ارسال نامه‌ای به خالد، او را در انجام این امور مورد سرزنش قرار داد و گفت: با وجودی که تعداد ۱۲۰۰ تن از مسلمین کشته شده‌اند، تو چنین کرده‌ای؟ خالد نیز در پاسخ اظهار داشت که تحریکات عمر باعث نوشتن این نامه و اعتراض شده است (۲۰). سرانجام به هنگام مرگ ابوبکر، خلیفه انتصابی او، بلافاصله خالد را از فرماندهی سپاه عزل و سپس او را تبعید نمود.

### ۳- فرصت طلبان بی دین عرب

سومین دسته از مرتدان به شمار می‌آیند که مترصد فرصت برای بازگشت به دین پدران خود بودند. این عده در اصل و از ابتدا اسلام واقعی نیاورده و تنها از ترس سپاه اسلام تسلیم و متقاد شده بودند. اعراب صحرا نشین که خداوند آنان را در قرآن کریم، افرادی بی‌ایمان خوانده از این دسته هستند «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ نُؤْمِنُوا وَ لَكِن قَوْلُوا اسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْأَيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ ...» (۲۱) علاوه بر این، آنان کسانی بودند که خداوند به کفر و نفاق ایشان شهادت داده است «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ أَجْدَرُ أَنْ لَا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ ...» (۲۲)

## مواضع سیاسی امام علی (ع) در این دوران

### علی (ع) و جنگهای رده

تا وقتی فاطمه (س) در قید حیات بود، علی بن ابی طالب (ع) از هر گونه فعالیت سیاسی خودداری می‌کرد. علی (ع) بعد از ۶ ماه از وفات همسرش تا حدودی و آن هم بطور غیر رسمی با حضور در عرصه سیاست، به خط دهی و هدایت سیاسی و معنوی جامعه و خلافت پرداخت. ایشان در این برهه حساس تاریخی در تلاش بود تا صرفاً با خط دهی و مشاورت در امور، وظیفه الهی و انسانی و ولایت منصوص خویش را در حفظ و ثبات جامعه اسلامی و دین نوپای اسلام به انجام رساند. علی (ع) نمی‌توانست به دلیل اینکه حق مسلم او را نادیده انگاشته بودند، نسبت به مشکلات عمده‌ای که دامن گیر اسلام و جامعه اسلامی می‌شد و

یا بقا و حیات مسلمین و دین تازه را به خطر می‌انداخت، بی تفاوت باشد. البته این نکته را نباید فراموش کرد که او تا مرحله‌ای وارد میدان فعالیت و دخالت در بعضی از امور و آن هم تا حد مشاورت می‌گردید که دستگاه خلافت در مسیر تقویت خود از همگامی و همراهی او به نفع خویش بهره‌نگیرد و مشروعیت دینی به کار خود ندهد، زیرا او می‌دانست که امت اسلامی بین مقبولیت و اعتبار سیاسی برشدگان خلافت با مشروعیت دینی خویش (علی «ع») تفاوت می‌نهند و تمام تلاش خلافت نیز این بود که بتواند با همگام و همراه ساختن علی (ع)، مشروعیت دینی را با مقبولیت سیاسی و عرفی به دست آمده از طریق سقیفه، همدوش و تکمیل نماید که موفق نگردید. سرانجام آن حضرت ضمن انگشت نهادن بر عدم مشروعیت دینی آنان، مقبولیت عرفی و سیاسی خلافت را به خاطر حفظ اسلام پذیرفت و این شکست بزرگی برای خلافت بود و تا آخر کار نیز افسوس خوردند که نتوانستند این دو را با هم همراه کنند زیرا اگر علی (ع) مشروعیت دینی آنها را می‌پذیرفت و تمکین می‌نمود، دیگر امروز بحث و مشاجره‌ای بر سر مساله رهبری پس از پیامبر (ص) بین اهل سنت و شیعه نبود. در هر حال او نمی‌توانست در مورد سرنوشت دینی که حدود ۲۳ سال مدام در کنار پیامبر (ص) از هیچ‌گونه تلاش و جانفشانی در راه اعتلای آن کوتاهی نورزیده بی‌تفاوت باشد؛ البته در هر موردی که لازم می‌دید به خط دهی سیاسی امت و خلافت پردازد، بطور غیر مستقیم وارد می‌شد و در دوران خلیفه اول و همچنین دو خلیفه بعد، بارها از نظریات او استفاده می‌شد.

### تلاش دستگاه خلافت برای وارد ساختن علی (ع) و بنی هاشم در حل بحران ارتداد

خلیفه برای سرکوبی به اصطلاح مرتدان به حمایت‌های اشخاص معتبر و بزرگان صحابه از جمله علی (ع) و بنی هاشم نیاز داشت و حمایت آنان می‌توانست ختم غائله رده را سرعت بخشد. خلیفه تلاش فراوانی برای ورود علی (ع) به این جنگها به عمل آورد که اگر می‌توانست نسبت به این امر، موفقیتی به دست آورد، بسیاری از مشکلات او به آسانی قابل حل بود زیرا صرف نظر از شخصیت و اعتبار و منزلت آن حضرت در جامعه، او در رأس طایفه‌ای بزرگ و معتبری چون بنی هاشم قرار داشت که بیشتر افراد این طایفه از وی پیروی و حمایت

می نمودند. بسیاری از این افراد و دیگر یاران علی (ع)، همگی از بزرگان صحابه بوده، در جامعه از نفوذ خاصی برخوردار بودند؛ کسانی چون عمار بن یاسر، مقداد بن اسود، ابوذر غفاری، حدیفة بن یمان، سلمان فارسی و... نمونه‌هایی از ایشان هستند. بدیهی بود اگر علی (ع) در این صحنه به حمایت خلیفه برمی‌خواست قطعاً گروه عظیمی از پیروان او به همراه قبایل و طوایف خویش می‌توانستند اهرم قابل توجهی برای خلیفه به شمار آیند. پس از بیعت گرفتن از علی (ع) و حضور غیر رسمی و محتاطانه او در صحنه که بنا بر مصالح عالی اسلام، حفظ قدرت نوپای آن، حفاظت از میراث سالها زحمات رسول خدا (ص) و جلوگیری از خونریزی و فتنه صورت پذیرفت، پیروان و شیعیان او نیز تا آنجا که حمایت از اسلام را واجب دانستند به میدان فعالیت آمدند و در دفع مرتدان نقش به‌سزایی ایفا کردند. بعضی از یاران آن حضرت تلاشهای گسترده‌ای در جلوگیری از ارتداد قبایل خود داشتند. مولف تاریخ الرده، که تالیف او قدیمترین و مفصلترین منبع در باره جنگهای رده‌است، از کسانی چون حدیفة بن یمان و عدی بن حاتم طائی (از یاران علی (ع)) که می‌کوشیدند از ارتداد قبایل خویش جلوگیری کنند، نام برده است. <sup>(۲۳)</sup> دیگر یاران امام یعنی عبدالله بن مسعود، طلحة بن عبدالله و زبیر بن عوام نیز از کسانی بودند که از سوی خلیفه بر دروازه‌های شهر مدینه گماشته شده تا به دفاع از آن در مقابل حمله قبایل مرتد پردازند و هنگامی که شبانه مدینه از سوی مرتدان مورد هجوم قرار گرفت آنان جوانمردانه به دفاع از شهر پرداختند. <sup>(۲۴)</sup>

خلیفه در تلاش بود تا علی (ع) را در این مسأله وارد سازد و بدین مناسبت با عمر مشورت کرد که آیا صلاح است علی (ع) را به جنگ قبایل کنده و حضرموت و در رأس آنها اشعث بن قیس <sup>(۲۵)</sup> بفرستد چرا که ایشان به رای و رأفت، فضل، شجاعت، علم، فراست و هدایت ممتاز است و تنها حلّ این مشکل به دست او خواهد بود. عمر ضمن تأیید نظر خلیفه در مورد فضایل علی بن ابی طالب (ع)، بیم و نگرانی خود را از این اقدام چنین بیان کرد که او در این کار بسیار محتاط است و اگر به جنگ این عده رغبت نکند در حفظ و حمایت از اسلام توفیقی پدید می‌آید که هیچ احدی رغبت نبرد و جنگ با ایشان را نخواهد نمود، آنگاه عمر نظر داد که بهتر است علی (ع) در مدینه باشد و خلیفه از مشاورت او بهره‌برد و عکرمة بن ابی -



جهل را به جنگ اشعث بفرستد. این نظر مورد توافق ابوبکر قرار گرفت (۲۶)

گفته عمر علاوه بر اینکه ترس او را از به رسمیت نشناختن جنگ با مرتدان از سوی علی (ع) روشن می‌سازد می‌تواند بیانگر جایگاه فکری و معنوی امام در میان امت اسلامی نیز باشد که اگر او این نبرد را به رسمیت نشناسد و تأیید نکند، هرگز کسی حاضر به شرکت در این نبرد نخواهد شد، لذا با توجه به همین ترس و نگرانی است که خلیفه در برخورد با علی (ع) در این مورد بسیار محتاطانه وارد عمل گردیده است.

به نظر می‌رسد مسأله فراتر و عمیق‌تر از این بود. عمر به خوبی می‌دانست که قبایل کنده و حضر موت و در رأس آنان اشعث بن قیس و دیگران و در حقیقت تمامی قبایل ساکن در یمن که در آغاز به وسیله علی (ع) به اسلام هدایت شده بودند از حامیان جدی آن حضرت محسوب می‌شدند؛ (چنانچه قبلاً در مبحث مانعان زکات به این امر اشاره شد) در این صورت عاقلانه و سیاستمدارانه نبود که علی (ع) برای سرکوبی این قبایل که نسبت به خلیفه انتخابی در سقیفه معترض بودند و از جانشینی اهل بیت حمایت می‌کردند، اعزام می‌شد. در حقیقت باید گفت عمر هراس داشت که با توجه به توان رزمی و نظامی قابل توجه این قبایل، با اعزام علی (ع) جبهه دیگری در یمن علیه خلافت گشوده شود و آنان به فرصتی دست یافته، برای به قدرت رسانیدن سرور بنی هاشم با دستگاه خلافت وارد نبرد گردند، لذا این ترس و دوراندیشی باعث شد تا خلیفه حتی نظر علی (ع) را در این مورد جویانشده، سریعاً عکرمه بن ابی جهل را برای سرکوبی آنان اعزام کند، غافل از آنکه قطعاً آن حضرت از این اقدامات که نتیجه‌ای جز خونریزی هر چه بیشتر و نابودی اسلام نداشت استقبال نمی‌کرد. در هیچیک از منابع گزارشی نیامده که ابوبکر مستقیماً از علی (ع) در این نبردها یاری خواسته باشد. تنها در گزارشی آمده است ابوبکر، از علی (ع) و چند تن از یارانش از جمله طلحه، زبیر، عبدالله بن مسعود خواست تا بر دروازه‌های مدینه مراقب باشند و به حفاظت از شهر در مقابل مرتدان پردازند. آنها نیز چنین کردند (۲۷). حتی ابوبکر برای سرکوبی مدعیان نبوت، عمرو بن عاص را طلبید و از او در مورد استفاده از علی (ع) در دفع طلیحه سؤال کرد و عمرو عاص نیز گفت که علی (ع) فرمان تو را نمی‌برد (۲۸)

در گزارشی دیگر، که مقدسی آن را نقل کرده است، چنین آمده که نقش علی (ع) در این خصوص صرفاً نصیحت به خلیفه بود. هنگامی که خلیفه شخصاً برای نبرد با مرتدان، مسلح و سوار بر اسب در ذوالقصره<sup>(۲۹)</sup> موضع گرفت، علی (ع) او را از این تصمیم منصرف ساخت و گفت که اگر خلیفه شخصاً به جنگ آنها برود و از منطقه خارج گردد، نظم و نظام هرگز به قلمرو اسلامی باز نخواهد گشت و ابوبکر نیز نصیحت او را پذیرفت و خالد بن ولید را به نبرد با اهل رده فرستاد<sup>(۳۰)</sup>. البته این گفته امام حاکمی از اوج بحران و اغتشاش در این دوران حساس است که "لا بد لِلنَّاسِ مِنْ إِمَامٍ أَوْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ" نه به این معنا که نظم جامعه اسلامی مرهون بقا و وجود زید و عمرو است. در هر حال خلیفه وقت هر سه گروه مذکور را با یک شمشیر و با یک هدف از بین برد و هر سه گروه را با تبلیغات فراوان، که بعدها در منابع تاریخی هویدا گردید، مرتد و از دین برگشته معرفی کرد تا حجتی برای نابودی مخالفان خلافت، داشته باشد.

## پاورقی‌ها:

- ۱) صفی پور، عبدالکریم، منتهی الارب فی لغة العرب، تهران، اسلامیه ۱۳۷۷ ق، ۱/ ۴۴۱.
- ۲) بقره/ ۲۱۶ «ولایزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا و من یرتد منکم عن دینه...» (وکافران) پیوسته با شما (مسلمین) کارزار کنند تا آنکه اگر بتوانند شما را از دین خود برگردانند و هرکس از دین خود برگردد و به حال کفر باشد اعمالش باطل خواهد شد.
- ۳) طبری یکی از آن دسته از مورخان وابسته عباسی است که روایات فراوان و نسبتاً مغرضانه‌ای از اهل رده دارد. تألیف او به عنوان یکی از قدیمی‌ترین و اصیل‌ترین منابع تاریخی اسلام، عمدتاً به روایت سیف بن عمر و کسانیکه متکی است که وثاقت آنان مورد تردید قرار گرفته است. طبری با نگرشی جانبدارانه از دستگاه خلافت پس از پیامبر (ص)، کمتر به انعکاس بیطرفانه غائله رده پرداخته و غالباً آنان را از دین برگشته معرفی کرده که دستگاه خلافت، چاره‌ای جز سرکوب آنها نداشته است. مرحوم آل یاسین در کتاب «النصوص الرده فی تاریخ الطبری» به نقد و بررسی روایات وی پرداخته است. همچنین بنگرید به، مسعودی، ابی الحسن علی بن الحسین، مروح الذهب و معادن الجواهر، عقیق قاسم الشماعی الرقاعی، بیروت: دارالقلم ۱۴۰۸ ق، ۲/ ۳۱۱-۳۱۲.

- ۴) کلاعی البلسی و هذبه، تاریخ الردّه، اقتبسه خورشید احمد فاروق، معهدالدراسات الاسلامیه، هند: ۱۹۲۰، ص ۱۰۳
- ۵) ابن کثیر القرشی، عمادالدین ابوالفداء، البدایه و النهایه فی التاریخ، مصر: مطبعة السعاده ۱۳۵۱ ق، ۳۱۱/۶، ابن اعثم کوفی، احمد بن محمد، الفتوح، هند، حیدرآباد ۱۳۸۸ ق، ۵۸/۱
- ۶) کلاعی البلسی، همانجا؛ ابن اعثم، همانجا
- ۷) ابن اعثم، همانجا
- ۸) پیشن، همانجا
- ۹) یعقوبی احمد بن ابی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، نجف، مکتبه الرتضویه ۱۳۵۸ ق، ۱۱۰/۲
- ۱۰) ابن کثیر، همان کتاب ۳۱۱/۶، کلاعی البلسی، همان کتاب ص ۲.
- ۱۱) ابن کثیر، همان جا
- ۱۲) ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارصادر، داربیروت ۱۹۶۵، ۳۵۹/۲
- ذهبی، تاریخ الاسلام و طبقات المشاهیر و الاعلام، قاهره، القدسی ۱۳۶۷ ق، ۳۵۳/۱.
- ۱۳) یعقوبی، همان کتاب ۱۱۰/۲
- ۱۴) ابن حجر عسقلانی، الصحابه، فی تمییز الصحابه مصر. مطبعة مصطفى محمد ۱۳۵۸ ق، ۳۳۷/۳، ذهبی، همان کتاب ۳۵۳/۱
- ۱۵) یعقوبی، همانجا، البته مضاله دیگری نیز جز زن مالک، مشوق خالد برای کشتار بنی بربوع و شخص مالک بوده است و آن اختلاف قبلی و کینه خالد نسبت به این قبیله است. جنایات و خونریزیهای خالد از حد شمارش خارج است که بسیاری از مورخان منصف و بی غرض آن را ذکر کرده‌اند. وی حتی هنگام حیات پیامبر (ص) و زمان فتح مکه از اینگونه اقدامات بسیار داشت و نارضایتی پیامبر (ص) و بیزاری از اقدامات خالد و توییح کردن او در منابع مضبوط است (محمود العقاد، عقبیه عمر ص ۱۷۲-۱۷۴).
- ۱۶) ابوقتاده بن ربیع الانصاری از قبیله بنی سلمه بود. در جنگهای بدر و احد و سایر غزوات حضور داشت و از جان پیامبر (ص) دفاع می‌کرد. وی یکی از یاران و هواخواهان علی (ع) بود که در دوران خلافت او در جنگهای جمل و صفین حضور داشت و در این دوران والی مکه شد (ابن حجر، الاصابه ۱۵۷/۴،

ابن عبدالبر، العقد الفريد ۴/۱۶۱).

۱۷) یعقوبی، همان کتاب ۲/ ۱۱۰؛ متقی الهندی، کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، هند، حیدرآباد ۱۳۱۳

ق، ص ۱۳۲

۱۸) یعقوبی، همانجا

۱۹) ابن کثیر، همان کتاب ۶/۳۲۲

۲۰) ابن اعثم، همان کتاب ۱/۴۳

۲۱) حجرات ۱۴-۶۱

۲۲) توبه ۹۸-۹۹، همچنین بنگرید حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده،

تهران، جاویدان ۱۳۷۱ ص ۲۳۷-۲۴۲

۲۳) کلاعی البلسی، تاریخ الرده ص ۱۷

۲۴) ماخذ پیشین، ص ۵

۲۵) اشعث بن قیس بن معدی کرب اشع کندی از دی کوفی منسوب به خاندان حارث بن معاویه بن کنده از قبیله

بزرگ کنده حضور موت در جنوب عربستان بود. خاندان وی در میان قبایل عرب از امتیاز خاصی برخوردار

بود و از این روست که میمون بن قیس اشعی شاعر عصر جاهلیت، قیس را در قصیده‌ای به عنوان رئیس

قوم ستوده است. اشعث در تاریخ سی ساله خلفای راشدین نقشهای متزلزلانه‌ای ایفا کرده است. چنانچه

قبلاً اشاره شد، روابط وی با خاندان علی (ع) و شیعیان او در آغاز خوب بود ولی رفته رفته به سردی و

سپس خشونت گرایید. (یعقوبی، همان کتاب ۲/ ۱۱۰؛ ابن کثیر، همان کتاب ۶/۳۱۲)

۲۶) ابن اعثم، همان کتاب ۱/۷۲

۲۷) کلاعی البلسی، همان کتاب ص ۵، ابن کثیر، همان کتاب ۶/۳۱۱

۲۸) یعقوبی، همان کتاب ۲/۱۰۷

۲۹) ذی القصة محلی واقع در یک مایلی مدینه است.

۳۰) ابن کثیر، البدایه و النهایه ۶/۳۱۵؛ تاریخ الخلفاء، مجهول المؤلف خطی ۳۸۸ کتابخانه

مرکزی، دانشگاه تهران، همچنین برای اطلاع از لشکرکشیهای خالد برای دفع اهل رده -ک به